

| معرفی کتاب «ارمیا»

سفر به ناامن ترین نقطه امن جهان



● عنوان: **إرمیا**

● گردآورنده: **رضا امیرخانی**

● ناشر: **نشر افق**

● تعداد صفحات: **۲۹۹**

● توضیحات:

این کتاب داستان زندگی شخصیتی به نام ارمیا است

که در رفاه و راحتی بزرگ شده اما برخلاف خانواده خود

که به مسائلی همچون جنگ و پایداری و جهاد

بی تفاوت اند، به این مفاهیم اهمیت می دهد.

تابه حال شده حاشیه امن، ناامن‌ترین نقطه جهان شود
اما دلت نخواهد از این حاشیه امنِ نامن هم بیرون بیایی؟
تابه حال شده خوابی ببینی که دلت نخواهد بیدار شوی؟
سفری بروی که دلت نخواهد از آن برگردی؟ دنیایی را تجربه
کنی، زندگی‌ای را تجربه کنی که دلت نخواهد از دستش
بدهی؟ آن وقت هنگامی که بیدار می‌شوی یا وقتی
برمی‌گردی، ببینی که با همه چیز غریبه‌ای...! انگار تو یک
موجود فضایی هستی که به دنیای آدم‌ها آمده و همه چیز
برایش عجیب‌غریب است و دور!

درباره «ارمیا»

ارمیا، پسری است در اواخر سنین نوجوانی و از خانواده‌ای
مرفه که در رشته عمران تحصیل می‌کند و آینده روشنی

پیش رویش است؛ اما تصمیم می‌گیرد درس و زندگی و همه امکاناتش را رها کند و راهی جبهه شود. در این مسیر با مصطفی همراه می‌شود و خیلی زود او را از دست می‌دهد، اما این جدایی تأثیری ابدی روی ارمیا می‌گذارد.

رمان در سه بخش روایت می‌شود؛ از حضور ارمیا در جبهه و دوستی عمیقش با مصطفی تا بازگشتش به تهران و مواجهه با زندگی پیشینش، ارمیایی که دیگر آن ارمیای گذشته نیست، اما این زندگی همان زندگی گذشته است. جنگ چنان تغییری در روح و نگاه او ایجاد کرده که دیگر نمی‌تواند مثل قبل زندگی کند. درنهایت در بخش پایانی نیز ارمیا در درگیری‌های شمال ایران حضور پیدا می‌کند و مسیر رشد و جست‌وجوی معنوی‌اش ادامه می‌یابد.

روایت آن سال‌ها

ارمیا نخستین رمان بلند رضا امیرخانی است؛ داستان رزمنده‌ای که پس از پایان جنگ تلاش می‌کند به زندگی عادی برگردد و معنای تازه‌ای برای زیستن پیدا کند. رمان به تجربه‌های درونی ارمیا، عشق و دوستی، احساس بیگانگی با جامعه پس از جنگ و جست‌وجوی هویت می‌پردازد.

ساختار داستان ساده و روایت آن روان، احساسی و گاه شاعرانه است. هرچند بعضی صحنه‌ها و ریتم کلی داستان ممکن است برای بعضی از نوجوانان امروز چندان جذاب نباشد، اما «ارمیا» از نخستین رمان‌های مهم نسل پس از جنگ به شمار می‌رود و نقش زیادی در شناخته شدن رضا امیرخانی داشته است.

شاید اگر به شخصیت مصطفی و دلیل تأثیر عمیقش بر
ارمیا بیشتر پرداخته می‌شد، هم‌ذات‌پنداری مخاطب هم
عمیق‌تر می‌شد؛ با این حال، با توجه به اینکه نویسنده این
اثر را در حدود بیست و دو سالگی و در سال‌های ابتدایی
پس از جنگ نوشته، می‌توان گفت نقاط قوت رمان بر
ضعف‌هایش غلبه دارد.

یک سال نوری فاصله

ارمیا درگیر خاطرات جنگ، فقدان، عشق و جست‌وجوی
معنایی تازه برای زندگی است؛ انسانی که میان ارزش‌های
جبهه و دنیای پس از جنگ احساس بیگانگی می‌کند و
مدام از خودش می‌پرسد: «من چه کسی بودم و حالا
چه کسی شده‌ام؟» داستان بیشتر درباره کشمکش‌های

درونی ارمیا است. جنگ در این کتاب فقط میدان نبرد نیست، بلکه تجربه‌ای است که روح و روان انسان را تغییر می‌دهد و او را برای همیشه با پرسش‌هایی درباره ایمان، هویت، تعلق و معنای زندگی روبه‌رو می‌کند. رابطه ارمیا و مصطفی هم از بخش‌های تأثیرگذار داستان است؛ رابطه‌ای که نشان می‌دهد بعضی آدم‌ها حتی پس از رفتن، همچنان در زندگی دیگران حضور دارند و مسیرشان را تغییر می‌دهند.

برشی از متن کتاب

- + خوب، نوار مغز خیلی هم لازم نیست. من فعلاً مشکل بینایی دارم، یعنی با بخش چشم‌پزشکی کار دارم.
- + با بخش چشم‌پزشکی کارت‌ان چیست؟

ارمیا دستش را از جیب درآورد.
+ می‌خواهم شماره این را برایم تعیین کنند.
شیشه عینک مصطفی بود، همان که در تاریکی پیدا کرده بود، با لکه‌ای قهوه‌ای از خون خشک‌شده مصطفی.
دکتر شیشه عینک را از دست ارمیا گرفت و بدون توجه به لکه قهوه‌ای رنگ گفت:
- خوب، اینکه مشکل نشد. این شیشه عینک یک آدم دوربین است ... با دیوپتری حدود ...
ارمیا تکرار می‌کرد: دوربین. یک آدم دوربین!
و بعد درحالی‌که دانه‌های اشک به ردیف روی ریش‌هایش برق می‌زدند، گفت:

+ خیلی دوربین بود. جاهایی را می‌دید که من نمی‌دیدم، کمتر کسی آن‌جاها را می‌دید. مصطفی از داخل سنگر انتهای بهشت را می‌دید ولی نه از آن‌هایی که شیر و عسل و حوری‌ها را دید بزنند. مصطفی چیزهایی می‌دید که آن‌ها نمی‌دیدند. با این عینک می‌توانست طول وجودت را اندازه بگیرد، می‌توانست بیاید داخل بدنت، نه مثل رادیولوژیستی که از کلیه‌ات عکس رنگی بگیرد. مصطفی حتا عکس سنگ قلب را هم نمی‌گرفت. سنگ‌شکن قلب بود. قلبت را دیالیز می‌کرد ...
دکتر شیشه عینک را روی میز گذاشت. صورتش را میان دست‌هایش پنهان کرد. از اتاق بیرون رفت.